

«عربی با عشق»

"معتل" توام ، تو همه "اعلال" منی !
در عشق نباشد هیچ کس "بی اعلال"
هجرتو کند مرا چو "مفروقی" زار
بارفتن تو "مثال" و "اجوف" ، "ناقص"
یادم که نمایی توبه هر "ظرف زمان"
"اعرابِ اصلی" ! "مطلق تأکیدی" تو
عشق تو فراتر است از هر تعداد
رسوای توام، نیست مرا چاره ی کار
بازای و پریشان دلیم مرهم باش
"مبتدا"ی من، "رفع" مرا "عطف" به تو
"ممنوع" ز غیرتوشده "صرف" وجود
گرجان طلبی، جان و دل و دیده نهم
"بیت الغزل" زندگیم عشق به تو
ترسم که چوایی به برم بعد از بیست

"اسکان" دل زار و پریشان منی !
باوصل شود "قلب" ، همودر هر "حال"
نور دل من ! بیا امان از این نار
هم "لفیفی" از هر سه بگشتم شاخص !
"منصوب" شود "حال" به هر "ظرف مکان"
با "مضاف" گشتنت شوی "نوعی" تو
این "مطلق اعداد" نباشد به نژاد
با هجرتو "اعلال به حذف" ای یار
"مجرور" توباشداین دلم، همدم باش
"اعرابِ مقدر" م شده "وصف" به تو
بایادتو جان و حرکتی سر به سجود
فرش قدمت کنم ، برت جان سپرم
زین هجر بگشته "چارپاره ی" بی تو
بیت و غزلی نیابی آنک در لیست !

۹۱/۱۰/۶

حقیقی